

### متن پرسش

سلام علیکم: استاد خسته نباشید. سوالی در خصوص یقین داشتم. جایی در دروس تان مثالی در باب یقین زده بودید که اگر خاطرتان باشد داستان عارفی بود که گاوی را پیدا می کند و می کشد و می خورد و هنگامی که صاحب گاو پیدا می شود کار به محکمه ی داوود نبی (ع) می رسد و .... و داستان دیگری در خصوص اینکه به رسول الله (ص) فرمودند حواریون بر آب راه می رفتند و رسول الله فرمودند اگر یقین بیشتری هم داشتند در هوا راه می رفتند. حدیثی هم آیت الله جوادی آملی نقل کردند که وقتی جناب ابوذر در حال تبعید بودند به حضرت امیر (ع) عرض کردند من عقیده ای دارم و آن این است که اگر من در جایی باشم که زمین اش از مس باشد و هیچ گیاهی نروید و از آسمان هیچ آبی نبارد خداوند روزی بنده اش را می رساند که سپس حضرت امیر (ع) او را تحسین می کنند (البته متن دقیق حدیث یادم نیست). خب این نشان از درجه ی یقین عارف می دهد. حال بنده دنبال مثالهایی اینگونه هستم اما فقط در خصوص اهل البیت (ع). مثلا تا به حال شده که امام بر اساس یقین خود کاری را انجام داده باشند و صحبتی از مأمور به ظاهر بودن و بحث عقل نباشد چون اگر دقت کرده باشید هر جا صحبت از یقین و مراتب آن می آید به قول عرفا پای استدلالیان چوبین بود. یا اینکه عقل گوید جز این شش جهت هیچ راه نیست / عشق گوید که راه هست و ما رفته ایم بارها. البته منظور بنده کشف و مکاشفه و کرامت نبود. چون فرق اهل کرامت و اهل توحید را متوجه هستم. فقط دنبال حدیث یا نقلی از امام می گردم که امام (ع) با توجه به یقین خود حرفی را زده باشد یا حکمی کرده باشد و یا بر اساس یقین خود کاری را انجام داده باشد. می دانید آخر برای خودم از این قضایا تا حدود کمی اتفاق افتاده. مثلا مسأله ای رخ داده است. عقل با هزار تا استدلال می گوید اینطوری کن یا اونطوری کن. اما در همین حین قلب که به لطف الهی کمی به نور یقین منور شده است چیزی می گوید که از زمین تا آسمان با استدلالهای عقل متفاوت است و وقتی به حرف قلب گوش می کنم همیشه نتیجه داده است و حتی حس خوبی از حضور هم گاهی حاصل میشود. یا مثلا مشکلی پیش می آید که احساس می کنم حضور و توجه بنده را نسبت به حضرت احدیت رو به نزول می برد از آن طرف هم عقل مدام استدلال می کند و به این تنزل حضور بنده کمک می کند در همان حال وقتی به ندای قلب گوش می کنم هم دوباره احساس حضور می کنم و هم گوئی گره ای بزرگ را از قلب بنده باز کرده اند. البته این ندای قلب منظور قلبی است که تا حدودی به فضل الهی به درجات پایین یقین رسیده است و با احساس و هیجان و... تفاوت دارد. از طرفی هم بنده چون چنین حالاتی را تا به حال در احادیث نخوانده بودم می خواستم ببینم شما می توانید کمک کنید. این را هم

می دانم که اهل البیت (ع) مأمور به ظاهر بودند تا بتوانند دین را بطور جامع و عمومی بیان کنند ولی گاهی اوقات با اصحاب خاص چیزهایی را در میان می گذاشتند.

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نمی دانم چگونه شده که با مواردی روبه روئید که عقل و قلب در یک راستا نیستند. مثلاً قلب تصدیق می کند که خدا مردم غزه را - اگر با مقاومت به خدا اعتماد کنند- تنها نمی گذارد و عقل هم می فهمد این یک تصدیق درستی است یا عقل می گوید نظام عالم آحسن است و هیچ چیزی لغو نیست و قلب هم در این موارد با هزاران شاهد آن را تصدیق می کند و قرآن هم در این مورد می فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» آنها را قلبی است که به کمک آن تعقل می کنند. عرض بنده آن است که باید مواظب باشید عقل و قلب در دو مسیر نروند. مقام معظم رهبری فرمودند شاخصه‌ی مکتب حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عقلانیت و معنویت است. موفق باشید